آخرین دیدار

گزارش میدانی «ایران» از جزئیات و حواشی مراسم وداع با رهبر شهید

عکس: علی محمدی/ ایران

شکوه وداع با رهبر شهید نه از بامداد روز شنبه سیزدهم تیرماه که از تاریکی جمعه‌شب آغاز شد. ساعاتی قبل از اینکه درهای مصلی رسماً باز و پذیرای زائران شود، خیابان‌های اطراف آن به پناهگاه دل‌های بی‌قرار تبدیل شد؛ آنهایی که طاقت نداشتند صبح را در خانه‌شان بیدار شوند؛ مثل گروهی از زنان که در پیاده‌روهای انتهای خیابان خرمشهر زیلویی ساده پهن کرده و دور هم نشسته بودند؛ چشم همه آنها به درهای بسته مصلی بود و زیر لب دعا می‌خواندند. یکی از آنها می‌گفت:«از محلات آمدیم، دل‌مان تاب نیاورد برای استراحت جای دیگری برویم و تا صبح برای وداع صبر کنیم. دلتنگی امان‌مان را بریده است، می‌خواهیم از اولین کسانی باشیم که وارد می‌شویم.» کمی آن‌طرف‌تر، حلقه‌ای از جوانان بسیجی با بازوبندهای «جانم فدای رهبر»، کوله‌پشتی‌هایشان را زیر سرشان گذاشته و همان‌جا روی موکتی که روی آسفالت خیابان پهن شده، شب را به صبح رساندند. یکی از این جوانان گفت:«دل‌مان می‌خواست شب را در نزدیک‌ترین فاصله ممکن به رهبر شهید بگذرانیم؛ تا صبح بیدار ماندیم و زیارت عاشورا و دعا خواندیم تا در اولین دقایق، اذن دخول این وداع تاریخی را بگیریم.»

با باز شدن درهای مصلی، زائران از اولین گیت‌های ورودی عبور می‌کنند؛ جایی که خادمان با چهره‌های غمبار اما دست‌های گشاده و آغوشی باز، با شاخه‌های گل به مردم خوشامد می‌گویند. عطر گل‌ها در میان هُرم گرما می‌پیچد و تسلای کوچکی برای دل‌های داغدار است. هرچه روز به نیمه نزدیک‌تر می‌شود، آفتاب سوزان بیشتر خودنمایی می‌کند، اما سیل جمعیت هم بیشتر و همبستگی و مراقبت از زائران، گرمای هوا را بی‌اثر می‌کند. ماشین‌های بزرگ آتش‌نشانی در فواصل مختلف مستقر شده و با پاشیدن آب خنک بر سر و روی جمعیت، فضا را تلطیف و گرما را از چهره‌ها پاک می‌کنند. در این میان، چشمان تیزبین امدادگران هلال‌احمر و اورژانس لحظه‌ای از حرکت بازنمی‌ایستد؛ آنها با دیدن کوچک‌ترین نشانه از خستگی، بی‌حالی یا گرمازدگی در میان زائران، بلافاصله با بطری‌های آب خنک و کیف‌های امدادی به سمتشان می‌روند و با سایبان و خدمات اولیه، یاری‌شان می‌کنند تا هیچ‌کس در این حماسه سوگواری، احساس تنهایی نکند.

عهد آخر

در حیاط مصلای تهران، شور حضور و تکاپوی متفاوتی از مردم به چشم می‌آید. قرارگاه شهید لطفی با برپایی یک کمیته فرهنگی پویا، میزبان زائرانی است که می‌خواهند پیوند قلبی خود را با رهبر شهید به شکلی ملموس‌تر ثبت کنند. ویژگی بارز این کمیته، حضور پرشور و گردانندگی نوجوانان دهه هشتادی است؛ نسلی که با انرژی، خلاقیت و انگیزه‌ای مضاعف، مسئولیت کارهای اجرایی این بخش را به دوش گرفته‌اند. فعالیت آنها در غرفه‌ای با عنوان «عهد آخر» در دو بخش اصلی سازماندهی شده است؛ بخش اول این طرح به راهنمایی زائران و ارتباط صمیمی با نوجوانان اختصاص دارد. اعضای این گروه در نقاط مختلف مصلی مستقر شده‌اند تا مسیرها را به مردم نشان دهند و در این میان، ارتباط ویژه‌ای با نسل جوان برقرار کنند. آنها با دست‌هایی پر از «رزق‌های معنوی»، مخاطبان خاص خود یعنی نوجوانان و افراد همسو را پیدا می‌کنند و رزق‌های متبرک و معنوی را که بسته‌های کوچکی شامل آیات تسلی‌بخش قرآن کریم و گزیده‌ای از سخنان ماندگار رهبر شهید است به آنها اهدا می‌کنند. در کنار اینها، برچسب‌های زیبای نقشه ایران و دستبندهای رنگی با شعارهایی همچون «دختران کشور دوست» به نوجوانان اهدا می‌شود؛ هدیه‌های کوچکی که لبخند را در این روز اندوهبار بر چهره آنها می‌نشاند و پیوندشان را با وطن محکم‌تر می‌کند. یکی از خادمان جوان این غرفه می‌گوید:«هدف از برپایی این غرفه این است که هر زائر، به‌ویژه هم‌نسلان خودمان با یک یادگاری ماندگار از این مراسم خارج شوند؛ یادگاری که هر وقت به آن نگاه کنند، یاد عهد امروزشان بیفتند.»

او توضیح می‌دهد:«بخش دوم فعالیت گروه ما که در غرفه اصلی قرارگاه برپا شده، فضایی است برای ثبت یک پیمان جمعی و تاریخی. در این غرفه به هر زائر، کاغذی تحویل داده می‌شود که در آن از مخاطب خواسته شده عهدی شخصی با رهبر شهید ببندد؛ عهدی برای تغییر در مسیر زندگی فردی یا تلاشی در جهت پیشرفت و سربلندی انقلاب اسلامی. آنها با دل‌هایی شکسته اما اراده‌هایی استوار، روی این کاغذها نام، شهر، شماره تماس و امضای خود را ثبت می‌کنند. این برگه‌های عهد و پیمان، یکی پس از دیگری در کنار هم روی دیوارهای غرفه چیده می‌شوند و تابلویی عظیم از تعهد ملی را شکل می‌دهند.»

او می‌گوید:«هدف نهایی ما از این کار، جمع‌آوری تمامی این عهدنامه‌ها و تبدیل آنها به یک یادمان بزرگ و تاریخی از روز وداع و تشییع است؛ یادمانی که قرار است روایتگر وفاداری این ملت برای نسل‌های آینده باشد و در نهایت به‌عنوان سندی از این روز تاریخی در موزه‌ای ثبت و نگهداری شود تا سال‌ها بعد، آیندگان بخوانند در روز تشییع رهبر شهید، مردم این سرزمین چگونه با او عهد بستند و پای کار این انقلاب ایستادند.»

مهمان یزدی آقا

زن جوانی که ساک ورزشی سیاهی در دستش است، مدام به اطراف نگاه می‌کند و مات و مبهوت جلو می‌رود. چند متری در ورودی مصلی می‌ایستد. کش چادرش را جلو می‌کشد و ساک در دستش را زمین می‌گذارد. می‌گوید:«از یزد آمده‌ام، از یزد که نه، یکی از شهرستان‌های یزد. اولین بار است که پایم به تهران می‌رسد. امروز اولین بار است که مصلای امام خمینی(ره) را از نزدیک می‌بینم. خبر مراسم وداع را که شنیدم، ساکم را برداشتم، یک دست لباس و کمی کشک و مویز و نان خشک گذاشتم و به ترمینال رفتم، یک ساعت می‌شود که رسیدم.»

صورتش آفتاب سوخته شده و چشمهایش خسته‌است، نگاه می‌کند، شاید دنبال زائرسراهای اطراف مصلی است، اما می‌پرسد:«پیکر آقا الان کجاست؟» و اشکش می‌ریزد... گروهی از مردم، همه با لباس مشکی شانه به شانه هم آقایشان را صدا می‌زنند و به سمت یکی از شبستان‌ها می‌روند. زن جوان انتهای جمعیت همراه می‌شود و می‌رود.»

داغداریم، اما دست از آرمان‌هایمان نمی‌کشیم

فضای اطراف مصلی پر شده از بنرها و پوسترهای بزرگی که تصویر رهبر شهید روی آن‌ها نقش بسته؛ تصاویری که حالا به میعادگاه دلدادگی مردم تبدیل شده‌اند. زن و مرد، جوان و سالخورده، روبه‌روی این پوسترها می‌ایستند، عکس رهبر شهید را به سینه می‌فشارند و با گوشی‌های موبایلشان این لحظه تاریخی را ثبت می‌کنند. در میان شلوغی برای عکس گرفتن، مرد جوانی همراه گروهی از دانش‌آموزان یک مدرسه که پرچم بزرگ ایران را روی دوشش انداخته، به بچه‌ها که درحال عکس گرفتن با پوستر عکس رهبر شهید هستند، نگاه می‌کند. او در پاسخ به این سؤال که چه خاطراتی برایش زنده می‌شود که اینقدر با صبوری منتظر می‌شود تا بچه‌ها با هر کدام از پوسترها که می‌خواهند عکس بگیرند، می‌گوید:«این عکس‌ها برای ما فقط یک تصویر یادگاری ساده نیست، اینها سندی از یک بیعت دوباره است. ما اینجا در غمگین‌ترین حال خود عکس می‌گیریم تا به همه نشان دهیم در سخت‌ترین روزها هم پشت این پرچم ایستاده‌ایم.» صدایش را بلندتر می‌کند و هم‌صدا با گروه همراهش، شعار «ای رهبر آزاده، آماده‌ایم، آماده» را سر می‌دهد؛ شعاری که طنینش در فضای باز مصلی می‌پیچد. او می‌گوید:«این شعار، پاسخ تمام دلتنگی‌ها و بغض‌های ماست. امروز ما آمده‌ایم بگوییم درست است که داغداریم، اما دست از آرمان‌هایمان نمی‌کشیم و هر زمان که لازم باشد، برای دفاع از این خاک و مسیر شهدا به میدان می‌آییم.»

داغ مشترک

مصلی، این روزها فقط یک مکان نیست؛ آیینه‌ای است از یک داغ مشترک. داغی که مردم را از شهرها و استان‌های مختلف کنار هم نشانده است؛ مردمی که با دل‌های شکسته اما استوار آمده‌اند تا بگویند راه، نام و یاد رهبر شهید، زنده خواهد ماند. این وداع تجدید عهدی است با آرمان‌ها، با ایستادگی و با مسیری که شهیدان با خون خود ترسیم کردند. در این صحنه، اشک هست، بغض هست، سوگ هست؛ اما در کنار همه این‌ها، شکوه حضور مردمی است که نشان می‌دهند پیوندشان با رهبر شهید، پیوندی عمیق، زنده و ناگسستنی است .همه آمده‌اند؛ از کوچک و بزرگ، پیر و جوان با لباس‌های مشکی، با عکس‌هایی در آغوش، با چشمانی اشکبار و دل‌هایی داغدار. آمده‌اند تا در این روزهای تاریخی، فقط یک جمله را با حضورشان فریاد بزنند: راه رهبر شهید ادامه دارد.

در میان جمعیتی که آرام از راهروهای مصلی عبور می‌کنند، پیرمرد و پیرزنی دست در دست هم با قدم‌هایی آهسته اما مصمم به سمت جایگاه پیکر رهبر شهید انقلاب و خانواده شهیدشان می‌روند. میان موج آدم‌ها، هر چند قدم یک‌بار سر بلند می‌کنند و نشانی جایگاه وداع را می‌پرسند. پیرمرد با صدایی که لرزش بغض در آن پیداست، می‌گوید:«خانه ما منیریه است، امروز همان اول صبح راه افتاده‌ایم تا خودمان را به اینجا برسانیم. قبلاً خیلی برای نماز جمعه به مصلی می‌آمدیم اما این اواخر پاهایمان دیگر مثل گذشته توان ندارد و کمتر می‌آمدیم، اما امروز مگر می‌شد برای خداحافظی نیاییم. دل‌مان طاقت نیاورد در خانه بمانیم و مراسم را از تلویزیون ببینیم و وداع کنیم. سال‌ها ما با نام و رهنمودهای رهبر شهید زندگی کرده‌ایم و حالا هم آمده‌ایم برای آخرین بار سلامی بدهیم و وداع آخر... شاید کمی از سنگینی این داغ روی سینه‌مان کم شود.»

همسرش که چادر مشکی‌اش را دور صورتش جمع کرده، می‌گوید:«فقط می‌خواهیم خودمان را به جایگاه برسانیم. این داغ برای ما فقط یک اتفاق نیست، زخمی است که روی دلمان نشسته است.»

در شبستان دیگر مصلی، جوانی میان جمعیت و در میان همهمه عزاداران نوحه می‌خواند و لیوان‌های آب و شربت را در سینی میان عزاداران پخش می‌کند و بی‌اختیار اشک می‌ریزد و پاک می‌کند، می‌گوید:«از نهم اسفندماه و لحظه‌ای که خبر شهادت رهبر انقلاب را شنیدم، دلم آرام نگرفته است. سال‌ها آرزوی پیاده‌روی اربعین را با عشق اهل‌بیت در دل داشتم و حالا نذر کردم امسال این مسیر را به عشق رهبر شهید بروم. هر قدمی که در راه کربلا برمی‌دارم، نذر روح او خواهم کرد؛ نذری از سر دلدادگی و داغ.»

او میان بغض و اشک، می‌گوید:«امروز آمدم تا در مراسم وداع رهبر شهید و دوستدارانش سهم کوچکی از خدمت داشته باشم؛ سهمی به اندازه پخش کردن یک بطری آب، یک لیوان شربت، یا هم‌صدا شدن با مردمی که غم مشترکی را بر دوش می‌کشند.» در صدایش هم سوگ هست، هم عهد؛ انگار همین نوحه‌خوانی و همین نذر، راهی است برای تاب آوردن در روزی که دلش سنگین‌تر از همیشه است.

سهمی کوچک اما از ته دل

در گوشه‌ای دیگر از مصلی، زوج جوانی با دو نوزاد دوقلو در آغوش، نگاه خیلی‌ها را به خود جلب کرده‌اند. نوزادها کوچک‌تر از آنند که چیزی از این ازدحام و اشک و وداع بفهمند، اما حضورشان در میان این جمع، رنگ دیگری به فضا داده است؛ رنگی از امتداد زندگی در میان اندوه. پدر با نگاهی که میان لبخند و بغض مانده، می‌گوید:«دوقلوهای ما درست همزمان با روز شهادت رهبر به دنیا آمده‌اند. آن روز ما میان اشک و بهت و دعا گذشت، روزی که هم داغ بر دل مان نشست و هم صدای گریه فرزندانی که ۹ ماه در انتظارشان بودیم، در گوش مان بپیچد.»

مادر دوقلوها که یکی از نوزادها را آرام در آغوش تکان می‌دهد، می‌گوید:«امروز بچه‌ها را آورده‌ایم تا در این وداع بزرگ سهمی داشته باشند؛ سهمی کوچک اما از ته دل. این دو کودک برای ما فقط فرزندانمان نیستند، یادآور روزی هستند که اندوه و امید همزمان به خانه‌مان آمد.»

جلوه‌ای از وحدت اقوام در وداع آخر

در مراسم وداع در میان ازدحام جمعیت، نوای سنج و دمام، توجه زائران را به خود جلب می‌کند. گروه‌های دمام‌زن با اجرای یکی از اصیل‌ترین آیین‌های سوگواری جنوب کشور، فضای مراسم را رنگ و بویی حماسی می‌بخشند. این آیین که ریشه در سنت‌های دیرینه عزاداری محرم دارد، با ضرباهنگ منظم و هماهنگی نوازندگان، به کانونِ توجه تبدیل شد؛ تا جایی که بسیاری از حاضران با ثبت این لحظات، آن را به‌عنوان نمادی از پیوند فرهنگ‌های مختلف در فضای مجازی بازنشر کردند. کمی بعد از آن، مردم لرستان در مراسم وداع، آیین کهن «گِل‌مالی» را اجرا کردند. جمعی از عزاداران لرستانی به رسم سوگواری برای عزیزترین افراد، گِل اندوه برسر گرفتند. این آیین که یادگاری از پیشینیان قوم لر است و از دیرباز در مناطق لرنشین برای وداع با قهرمانان و بزرگان برپا می‌شده، با طلوع خورشید و خشک شدن گل بر چهره و پیکر عزاداران، جلوه‌ای از غم عمیقِ شرکت‌کنندگان را به تصویر کشید. اجرای این آیین‌های بومی، در کنار جمعیت عزادار، صحنه‌ای متفاوت از یک بدرقه تاریخی را رقم زد که نشان‌دهنده پیوند عمیق میان آیین‌های قومی و سوگواری‌های ملی بود.

> همه آمده‌اند؛ از کوچک و بزرگ، پیر و جوان با لباس‌های مشکی، با عکس‌هایی در آغوش، با چشمانی اشکبار و دل‌هایی داغدار. آمده‌اند تا در این روزهای تاریخی، فقط یک جمله را با حضورشان فریاد بزنند: راه رهبر شهید ادامه دارد

در تمام این لحظات و در گوشه‌وکنار شبستان و مسیرهای عبور در مصلای امام خمینی (ره)، پاکبان‌ها بدون هیچ گلایه‌ای بی‌وقفه در حال کار هستند؛ آرام، بی‌ادعا و پیوسته. بطری‌های خالی آب و زباله‌های باقی‌مانده را جمع‌آوری می‌کنند تا نظم و پاکیزگی این اجتماع عظیم حفظ شود. شاید حضور آن‌ها کمتر به چشم بیاید، اما همین تلاش بی‌وقفه، بخشی از تصویر باشکوه همدلی و همراهی در این مراسم است.

قاب

یا برگرد یا دلم را برگردان

سمیه افشین‌فر/ تهران از غروب جمعه شهری نیست که می‌شناختیم. ساعت ۵ صبح است، اما لرزشی نامحسوس در روح شهر احساس می‌شود. صدای قدم‌های سنگین جمعیت که به سمت مصلای امام خمینی(ره) حرکت می‌کنند، روح پایتخت را تغییر داده است. آسمان تهران، در ساعات صبحگاهی، گویی با رنگ خاکستری و تیره، خود را با حال و هوای مردم هماهنگ کرده است. در نگاه اول، گویی جمعیت اقیانوس بیکرانی است که از هر سو به سمت مرکز می‌خروشد. بزرگ و کوچک، زن و مرد، پیر و جوان، همه با هم در یک اندوه اتحاد دارند و در آن مشترکند. بسیاری از این افراد، کسانی هستند که از سال‌های نخست پیروزی انقلاب حضور داشته و همیشه در میدان بوده‌اند. آنها با چشمانی که از اشک سرخ شده، در گوشه و کنار به چشم می‌خورند، برخی گاهی همنوا با مردم شعار داده و گاهی برای دل خود زمزمه سر می‌دهند و دعا می‌خوانند. حاج محمد که از رزمندگان سال‌های دور است، هنوز با اثرات یادگارهای روزهای آتش و خون در چشمانش مشکلاتی دارد؛ او با خانواده از تبریز به تهران آمده تا در مراسم وداع با آقای شهید ایران شرکت کند؛ زیارت عاشورا تلاوت می‌کند، تسبیح را در دست می‌چرخاند و می‌خواند: «السلام علی الحسین و علی علی بن الحسین و علی اولاد الحسین» در میان گریه‌ای که امانش نمی‌دهد، نگاهش را به جایگاهی که تابوت امام شهید امت در آن قرار دارد می‌دوزد و می‌گوید: «ما فقط با یک رهبر خداحافظی نمی‌کنیم، ما با بخشی از تاریخ پر از شهامت، ایستادگی و جوانمردی وداع می‌کنیم. من انگار جانم را در حال رفتن می‌بینم.» مصلی پر از جوانان است؛ دهه هفتاد و هشتادی‌ها؛ همان‌هایی که نسل زد و آلفا خوانده می‌شوند با پرچم‌های قرمز و سیاه «یا لثارات الحسین» و پرچم ایران و نمادهای مشت گره کرده، مقابل جایگاه دست خود را با گریه بالا می‌برند و با آقای شهید امت عهدی دوباره می‌بندند. بعضی از آنها هم رخت خدمت بر تن کرده و داوطلبانه به سالمندان و افراد آسیب‌پذیرتر کمک می‌کنند. چهره‌های مصمم‌شان نشان می‌دهد این سوگ برای آنها یک پیوند عاطفی عمیق و فراتر از سیاست است. گروهی از جوانان هم در حال ثبت لحظات با گوشی‌های موبایل هستند. آنها با نگاهی پر از پیوند عاطفی، این لحظه را به‌عنوان یک میراث تاریخی ثبت می‌کنند. رامین یکی از همین جوان‌هاست که از لرستان آمده و می‌گوید:«از همان روز که خبر شهادت آقا را شنیدم، هر شب با مردم در میدان بودم، حالا آمده‌ام تا بگویم راه رهبر شهیدم ادامه دارد. ایشان به ما درس ایستادگی دادند.»

حضور زنان هم در این مراسم، رنگ و بوی معنوی و عاطفی عمیقی به فضا داده است. صف‌های منظم آنها و دعاهای بی‌صدایی که در میان جمعیت شنیده می‌شود، نشان‌دهنده یک همبستگی اجتماعی است که در لحظات سخت شکل می‌گیرد. مریم با بغض زمزمه می‌کند:«خدایا، این جای خالی را با صبری بزرگ پر کن...» بعد می‌گوید:«او برای ما مثل یک ستون بود؛ داغش همانند مرگ پدرم کمرم را شکست.» در تمام گوشه و کنار مصلی، تصاویر بزرگی از آقای شهید امت دیده می‌شود؛ تصاویری که در میان جمعیت، هم به‌عنوان نماد قدرت و هم نماد یک پدر، مورد احترام قرار می‌گیرد.

مصلی، قلب ایران

پیرمردی که سال‌ها در نزدیکی خیابان مصلی مغازه داشته، با دستمالی در دست، شیشه ویترینش را پاک می‌کند و بی‌اختیار به عکس روی دیوار خیره می‌ماند. این لحظات، نشانگر «واکاوی جمعی» است؛ جایی که مردم به هم نگاه می‌کنند و در چشم‌های یکدیگر بازتاب اندوه خود را می‌بینند. خانه پیرمرد اطراف مصلای امام خمینی(ره) است. او می‌گوید:«نمی‌خواستم امروز مغازه را ببندم، با خودم گفتم من که نزدیک مصلی هستم، باید مغازه را باز کنم شاید بتوانم پناهی برای زائران خسته‌ای باشم که از راه‌های دور برای وداع آمده‌اند، این تنها کاری است که از دست من برمی‌آمد.» کم نیستند افرادی که خانه یا محل کارشان اطراف مصلی است و برای ماندن و کمک کردن پیشقدم شده‌اند. پیرمرد تنها نیست، مردان و زنان بسیاری، روزهاست برای برگزاری بدرقه تاریخی آقای شهید امت در حال تلاش هستند. هر کسی به اندازه توانش تلاش می‌کند؛ مادری با فلاسک چای و چند لیوان یک‌بار مصرف خودش را به مصلی رسانده تا به افراد خسته از مسیر که سایه‌ای پیدا کرده‌اند چای بدهد تا خستگی راه را از تن به در کنند.

او می‌گوید:«دلم آرام و قرار نداشت خانه بنشینم؛ احساس کردم باید بیایم و گوشه‌ای از کار را بگیرم.» این همان «حال مشترک» است؛ همان حسی که باعث شده همه از نقاط مختلف کشور اینجا دور هم جمع شوند. مصلای امام خمینی(ره) امروز قلب ایران شده است و در این قلب، همه با هم در قامت یک صاحب عزا برای برگزاری هر چه بهتر مراسم تلاش می‌کنند.

عکس: سجاد صفری/ ایران

تهران، شهر عشق و وفاداری

از همان ساعات اولیه صبح، با اولین پرتوهای خورشید، خیابان‌های منتهی به مصلای امام خمینی(ره) تهران، محل مراسم با سیل عظیمی از جمعیت پوشیده شده است. بر خلاف تجمعات معمول، در اینجا خبری از هیاهو و جو رسمی خشک نیست. مردم از تمام نقاط مختلف کشور آمده‌اند. صدای نوای آرام دعاها، فضای سنگین و معنوی منطقه را شکل داده است. حسین از قزوین برای شرکت در مراسم آمده است، او می‌گوید:«ما برای قدردانی از زحمات رهبر عزیزمان آمده‌ایم. سال‌ها خدماتش را از نزدیک دیده‌ایم و امروز وظیفه خود دانستیم در این مراسم حضور داشته باشیم.» محمود هم یکی دیگر از شرکت‌کنندگان است که به همراه خانواده خود در مراسم حاضر شده است، او می‌گوید:«رهبر شهید انقلاب برای بسیاری از مردم الهام‌بخش بود. حضور امروز مردم نشان می‌دهد تلاش‌هایش فراموش نخواهد شد.» مهران دانشجوی سال آخر متالوژی با دوستانش از اصفهان آمده است، او می‌گوید:«آقا رابطه خوبی با نسل جوان داشتند و آنها هم ایشان را می‌شناختند و درباره فعالیت‌هایشان شنیده بودند. برای همین امروز آمده‌ایم تا احترام خود را نشان دهیم.» آقا مجتبی یکی از سالمندان حاضر در مراسم هم با چشمانی اشک‌آلود می‌گوید:«سال‌های زیادی از زندگی‌ام گذشته و شخصیت‌های زیادی دیده‌ام، اما برخی افراد اثر عمیقی در دل مردم می‌گذارند. رهبر شهید کسی بود که رفتار، گفتار و کردار ایشان در تاریخ این کشور ماندگار می‌شود.»

مردم با چشمانی اشکبار، گویی در پی یافتن اثری از حضور او هستند. یکی از حاضران که کنار دیوار ایستاده است در حالی که دستش را روی سینه گذاشته با خودش زمزمه می‌کند:«یا برگرد یا دلم را برگردان.» او می‌گوید:«ما اینجا نیامده‌ایم که فقط نظاره‌گر تشییع پیکر و وداع با رهبرمان باشیم، آمده‌ایم تا بگوییم در تمام سال‌های سختی، او تکیه‌گاه ما بود و از امروز ما تکیه‌گاه انقلاب و آرمان‌های او خواهیم بود.». تهران امروز، شهر خاطراتی است که در میان وفاداری جمعیت جاری است. این مراسم در تهران، صرفاً یک مراسم وداع رسمی نیست، بلکه یک «تجربه جمعی از فقدان» است. مردم در این روز، مرزهای طبقاتی و اجتماعی را پشت سر گذاشته‌اند تا در یک پیکره واحد، با یکی از تأثیرگذارترین چهره‌های تاریخ معاصر ایران وداع کنند. تهران امروز، شهری است که در میان اشک و دعا، در پی یافتن معنای جدیدی برای ایستادگی و ادامه مسیر است.

در میان مردم
اجتماعی
ایران
Iran Daily Newspaper
یکشنبه
۱۴ تیر ۱۴۰۵
۲۰ محرم ۱۴۴۸
سال سی و دوم
شماره ۹۰۶۴
Sunday
5July 2026
Vol 9064